

معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است، از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن «علم» است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها... والا اگر جلوی فکر را بخواهیم بگیریم، اسلام و جمهوری اسلامی را شکست داده‌ایم.

از آنجا که ماهیت این انقلاب، ماهیتی عدالت‌خواهانه بوده است، وظیفه همگی ما این است، که به آزادی‌ها به معنی واقعی کلمه احترام بگذاریم، زیرا اگر بنا شود حکومت جمهوری اسلامی، زمینه اختناق را به وجود بیاورد قطعاً شکست خواهد خورد. البته آزادی غیر از هرج و مرج است و منظور ما از آزادی به معنای معقول آن است. هرکس باید فکر و بیان و قلمش آزاد باشد... تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادی فکری ولو از روی سوءنیت برخوردار بوده است، این امر به ضرر اسلام تمام نشده، بلکه در نهایت، به سود اسلام بوده است. اگر در جامعه ما محیط آزاد برخوردار عقاید و افکار به وجود بیاید، بطوری که صاحبان افکار مختلف، بتوانند حرفهایشان را مطرح کنند، و ما هم در مقابل، آراء و نظریات خودمان را مطرح کنیم، تنها در چنین زمینه سالمی خواهد بود که اسلام هرچه بیشتر رشد می‌کند، اسلام دین آزادی است، دینی که مروج آزادی برای همه افراد جامعه است، در سوره دهر، آیه ۳ می‌خوانیم اَنَا هَدَيْتَهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُورًا و یا در سوره کهف، آیه ۲۹: فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ. اسلام می‌گوید دینداری، اگر از روی اجبار باشد دیگر دین‌داری نیست. می‌توان مردم را مجبور کرد چیزی نگویند و کاری نکنند، اما نمی‌توان مردم را مجبور کرد که اینگونه یا آنگونه فکر کنند. اعتقاد باید از روی دلیل و منطقی باشد. از دیدگاه اسلام، آزادی، و دمکراسی براساس آن چیزی است که تکامل انسانی انسان ایجاب می‌کند یعنی آزادی، حق انسان به ماهو انسان است... شما کی در تاریخ عالم دیده‌اید که در مملکتی که همه مردمش احساسات مذهبی دارند، به غیر مذهبی‌ها آن اندازه آزادی بدهند که بیایند در مسجد پیامبر یا در مکه بنشینند و حرف خودشان را آن‌طور که دلشان می‌خواهد بزنند، خدا را انکار کنند، منکر پیامبری پیغمبر شوند، نماز و حج و... را رد کنند و بگویند ما این‌ها را قبول نداریم، اما معتقدان مذهب با نهایت احترام با آنها برخورد کنند. در تاریخ اسلام از این نمونه‌های درخشان بسیار است...

اگر در صدر اسلام در جواب کسی که می‌آمد و می‌گفت، من خدا را قبول ندارم، می‌گفتند: بزنید و بکشید، امروز دیگر اسلامی وجود نداشت... «مَفْضَل» یکی از اصحاب امام صادق (ع) بود روزی در مسجد پیغمبر نماز می‌گذاشت، در این وقت دو نفر مادی مسلک وارد شدند و در کنار او شروع کردند به صحبت، به طوری که او صدای آنها را می‌شنید، آنها می‌گفتند پیغمبر مرد نابغه‌ی بی بود که می‌خواسته تحوّل در جامعه‌اش ایجاد کند، فکر کرده که بهترین راه تحوّل اینست که از راه مذهب وارد شود، البتّه خود او به خدا و روز قیامت اعتقاد نداشته است ولی از مذهب به عنوان یک وسیله و ابزار استفاده کرده است. مَفْضَل شروع کرد به پرخاش، آنان گفتند اوّل بگو تو از چه گروهی هستی، از اتباع چه کسی هستی، اگر از پیروان امام جعفر صادق (ع) هستی باید بدانی که ما در حضور او این حرف‌ها و بالاتر از این حرف‌ها را مطرح می‌کنیم، او نه تنها عصبانی نمی‌شود بلکه آنچنان گوش می‌دهد که خیال می‌کنی معتقد شده است، اما وقتی که حرف‌هایمان تمام شد، با متانت پاسخ آنها را می‌دهد و آنها را ردّ می‌کند، این چنین بود که اسلام توانسته باقی بماند. این بحث از کتاب «در پیرامون انقلاب اسلامی» نوشته استاد شهید مطهری انتخاب و نقل شده است.^۱